

درس خارج اصول حضرت آیت الله هاشمی شاهرودی - جلسه ۶۶۶ - شنبه ۱۳۹۵/۱۰/۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در مقدمات حکمت بود و يك بحث مقدماتی در این بود که نوع و کیفیت دلالت آنها برای نفی قید چه نوع دلالتی است و يك بحث هم در خود مقدمات حکمت خواهد آمد که تعداد آنها چند مقدمه است. نسبت به بحث اول گفته شد دو مسلك قابل طرح است یکی این که نوع این دلالت تصدیقی و ظهور حال متکلم است نسبت به مراد جدی که هر آنچه که دخیل در مراد باشد را بیان می کند پس اگر از قیدی سکوت کرد و نگفت و قیدی را اضافه نکرد لازمه و مقتضای ظهور حالی این است که این قید ثبوتاً هم نیست (ما یریده یذکره) پس برای سکوتش کاشفیت درست می شود بر انتفای قید و این ظهور تصدیقی است نه تصویری ، البته متکلم اگر قیدی را ذکر کرد ظاهرش این است که آن را اراده کرده است یعنی (ما یذکره یریده) که این ظهور هم تصدیقی است و روشن تر است از ظهور مقدمات حکمت و این که (ما لا یذکره لا یریده) لیکن در آنجا ظهور تصویری و استعمالی هم هست و لذا ظهور تصدیقی جدی در موردش اقوی است و آثاری بر آن بار است چون دلالت تصویری هم باید منجر به دلالت تصدیقی شود تا که این مراد شارع کشف شود و این ظهور تصدیقی از مراد جدی در جایی که دلالت وضعی تصویری و تصدیقی استعمالی هم باشد اوضح و اقوی است اما جایی که اطلاق باشد و دلالت وضعی نباشد و لفظ بر ماهیت مهمله دلالت کند - که با مقیده هم ثابت است - ظهور تصویری لفظی در کار نیست ولیکن ظهور حالی تصدیقی اول درست می شود و این حقیقت و روح مقدمات حکمت است و لذا گفته شده دلالت اطلاق دلالت وضعی نیست و دلالت تصدیقی محض است.

بر این مسلك که مورد قبول است اشکال شده بود که گفتند این مطلب درست است که دال بر طبیعت مهمله نمی تواند دلالت وضعی بر اطلاق باشد و طبیعت مهمله با مقیده هم سازگار است لیکن همچنانی که تقیید موونه زائده دارد اطلاق هم دارای مؤونه زائده ای است چه اطلاق ، لحاظی باشد و چه به معنای عدم وجود قید ، زیرا همین مجرد و نبود قید با ماهیت، خصوصیتی است در مطلق که در نظر متکلم طبیعت به تنهایی تصور شده است بنا بر این علی کل حال ظهور حالی تخلف شده است و از قیدی که موجود است ثبوتاً سکوت شده است و آن قید مردد است بین اطلاق یا تقیید و نمی تواند هیچ

يك را در مقابل ديگري اثبات كرد اين اشكالي بود كه از آن سه جواب داده شد كه به تفصيل گذشت.

**اشكال دوم:** ايشان<sup>(۱)</sup> اشكال ديگري را مي فرمايد به اين نحو كه طبق اين تفسير در مسلك اول دلالت مقدمات حكمت بر نفي قيد مي شود دلالت تصديقي محض و اين خلاف وجدان است و ما احساس مي كنيم وجدانا وقتي لفظ اسم جنس را مي شنويم بدون ذكر قيد طبيعت مطلقه و مجردة و خالي از لحاظ قيد به ذهن مي آيد مثلاً در (احل الله البيع)<sup>(۲)</sup> بيع مجرد از قيود به ذهن مي آيد پس اگر دلالت مقدمات حكمت تصديقي است چرا اين تصور طبيعت مطلقه از اسم جنس و مطلق به ذهن مي آيد پس وجدانا اسم جنس مجرد دلالت تصوري بر اطلاق را هم دارد و دلالت محض تصديقي نيست .

اگر بخواهيم تشبيه كنيم مي گوييم اطلاق در اسم جنس مثل موارد اطلاقات مقامی نيست كه در آن هم نفي قيد مي شود و ليكن مربوط به مدلول لفظ نيست تا اطلاق در لفظ ايجاد شود برخلاف مطلق لفظی كه تصور مطلق به ذهن مي آيد.

**جواب اشكال:** پاسخ اين است كه اين وجدان قابل انكار نيست كه در مطلقات جايي كه اسم جنس را مي شنود و متكلم قيدي را ذكر نمي كند طبيعت مطلقه به ذهن مي آيد و تصور مجرد در ذهن سامع هم شكل مي گيرد نه تصور مقيد و نه مهمل ولي اين مدلول لفظ نيست اين يك امر قهري و معلول عدم ذكر قيد است چون قيد ذكر نشده است و لفظ هم وضع شده است براي طبيعت مهمله كه طبق نظر علما اين طبيعت نمي تواند وجود مستقلي در ذهن داشته باشد و در ذهن ضمن مقيده يا ضمن مطلقه است وقتي قيدي را ذكر نكرد قهراً ضمن مقيده نمي آيد يعنى مقيده معلول ذكر قيد است و عدم العلة هم علة العدم معلولش است پس ذاتش مي آيد و مجرد از لحاظ قيد كه اين عدم لحاظ قيد در حقيقت معلول عدم ذكر قيد است نه معلول لفظ و عدم ذكر قيد يك امر تكويني است و كلام متكلم نيست تا قابل تحمیل بر متكلم باشد كه تو اطلاق را خواستی ولذا به متكلم نمی تواند گفت كه شما مطلق گفتید بنا بر این درست است كه نتیجه طبيعت مجرد از ذكر قيد به ذهن مي آيد ولي اين به جهت اين نيست كه لفظ وضع شده است براي خصوصيت مجرد تا كه بگوييم

۱ . بحوث في علم الاصول ، ج ۳ ، ص ۴۱۱ .

۲ . سوره بقره ، آيه ۲۷۵ .

مولی این مجرد را خواسته است پس این وجدان قابل نفی نیست ولیکن این مدلول لفظی نیست و خلط شده است بین دلالت امر تکوینی و دلالت لفظی و هر امر تکوینی که در محاوره به ذهن می آید لزوماً دلالت لفظی نیست و لفظ بر آن دلالت نکرده است بلکه عدم ذکر قید تکویناً باعث می شود تصور ماهیت بدون قید به ذهن بیاید.

**مسلك دوم:** اگر کسی بخواهد حرف قدما را درست کند با حفظ این که اسم جنس وضع شده است برای طبیعت مهمله اینگونه است که اگر بگوییم اسم جنس وضع شده برای مطلقه به اطلاق لحاظی، این مطلب روشن است که دلالت بر اطلاق لفظی می شود و خارج می شود از دلالت تصدیقی محض مقدمات حکمت، ولیکن استعمالش در مقید مجاز می گردد و لذا در این مسلك دوم قبول می شود اسم جنس وضع شده برای ماهیت مهمله که جامع بین مقیده و مطلقه است و لذا استعمالش در مقیده مجاز نیست ولی می خواهد ثابت کند که در موارد مجرد از ذکر قید دلالت وضعی بر اطلاق دارد و نتیجه موافق با مسلك قدما می شود و دلالت بر اطلاق وضعی و تصویری می گردد با این که خود اسم جنس وضع نشده است برای ماهیت مطلقه.

ایشان دو تصویر برای این مسلك مطرح کرده است.

**تصویر اول:** این سکوت از ذکر قید برای اطلاق وضع شده باشد و اسم جنس برای طبیعت مهمله و می شود از باب تعدد دال و مدلول و همانند موارد تقیید که ماهیت مهمله را از اسم جنس تصور می کنیم و قید را از ذکر قید و در مورد اسم جنس مجرد بگوییم: مجرد و عدم ذکر قید، وضع شده برای نفی قید و اسم جنس هم برای طبیعت مهمله وضع شده است و دو دال و دو مدلول داریم.

**تصویر دوم:** این است که اسم جنس يك وضعی برای طبیعت مهمله دارد و حصه مجرد آن هم وضعی برای طبیعت مجرد از قید دارد که مشترك لفظی می شود که جامع اسم جنس برای طبیعت مهمله وضع دارد و حصه خاص از اسم جنس - یعنی لفظ مجرد آن - هم وضع دیگری برای طبیعت مطلقه دارد.

اگر بر این تصویر دوم اشکال شود که لازمه اش اجمال در موارد مجرد است زیرا که مشترك لفظی قرینه معینه می خواهد و لفظ مجرد هر دو معنا را دارد و صالح برای مطلق و مقید است پاسخ می دهند که در این جا با این که اسم جنس مشترك لفظی شد قرینه معینه

نمی خواهد چون وقتی قرینه می خواهد که دو معنا با هم متباین باشند و استعمال مشترك در هر دو معنایش محال و یا غیر عرفی باشد اما دو معنا وقتی اقل و اکثر بودند لفظ مشترك می تواند در هر دو معنا استعمال شده باشد که مقتضای اصالة الحقیقیة این است که هر قدر می شود لفظ در معنای حقیقی اش استعمال شود باید استعمال شود و معنای اراده طبیعت مطلقه ، آن است که هم مهمله را خواسته است و هم اضافه آن را که مجرد است و هر دو معنا حقیقی می باشند پس از اقتضای استعمال لفظ مشترك در معنای حقیقی اش در اینجا استعمال لفظ در اکثر از معنا یا در معنای مجازی مجموع لازم نمی آید و این زمانی است که معانی ، متباین باشند که در آنجا نیازمند قرینه است زیرا که اراده هر دو معنا ممکن نیست و اراده مجموع آنها ، معنای سوم مجازی است ولی در این جا اراده هر دو معنی مستقلا همان اراده اطلاق و اکثر است که اصالة الحقیقه همین را اقتضا دارد لذا قرینه معینه نمی خواهد که اگر این نظر را قبول کردید ، پس اشکال دفع می شود و اگر قبول نکردید باید همان شکل اول را بپذیریم.

پس طبق این مسلك هم استعمال اسم جنس با قید مجاز نیست و هم استعمال لفظ اسم جنس بدون قید دلالتش بر طبیعت مطلقه دلالت وضعی و لفظی می شود چون این حصه خاص از اسم جنس اضافه بر جامع برای طبیعت مجرده هم وضع شده است - به یکی از دو شکل گفته شده - و به این ترتیب مطلب قدما قابل قبول می شود که دلالت اسم جنس بر اطلاق دلالت تصویری و لفظی باشد و دیگر نیازی به مقدمات حکمت نخواهیم داشت .

ایشان در رد این مسلك يك وجه وجدانی و استظهاری ذکر می کند و می فرماید که ثبوت اعمال چنین عنایتی اگر چه معقول هم باشد ولی خلاف ارتکاز عرفی است چون در ارتکاز عرفی اسم جنس يك وضع بیشتر ندارد و آن هم برای طبیعت مهمله و شاهد آن این است که در جایی که متکلم در مقام بیان از ناحیه قیدی نباشد و مقدمات حکمت تمام نشود ولی لفظ را مجرد بیاورد کسی اطلاق نمی فهمد با این که اگر لفظ مجرد وضع دیگری برای طبیعت مطلقه داشت بایستی اطلاق فهمیده می شد مانند سایر دلالات وضعی که مقدمات حکمت نیاز ندارد با این که کسی از فقها در چنین مواردی اطلاق استفاده نمی کند و این شاهد خوبی بر نفی این مسلك است .

